

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد
بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

نعمت الله مختارزاده
شهر اسن - المان

شورش دوران

(مخمس بر غزل مرحوم مغفور فیض محمد خان "عاطفی")

قد و بالای ترا ، سرو خرامان دیدم
گردش چشم ترا ، شورش دوران دیدم
خم ابروی ترا ، خنجر عریان دیدم
شب که گیسوی ترا ، سلسله جنبان دیدم
تادل شب بخدا ، خواب پریشان دیدم
عنبر و مشک ، ز گیسوی توام بیخته اند
آهوان ختن ، از شرم تو بگریخته اند
خون عاشق ز لبت ساغر پر ریخته اند
نگه دزد ترا ، با شرر آمیخته اند
زانکه صد قافله دل را همه بریان دیدم
ای که تو ، منبع "نور"ی و سراپا ، همه ناز
بس سزاوار ، که خوبان به تو آرند نماز
همه از حسن و جمال تو ، به سوز و به گداز
تا شدم با خیر از پیچ و خم ناز و نیاز

زندگی را به اجل مشیت و گریبان دیدم
هوسِ لعلِ لبیت ، کرده مرا زار و خراب
به امیدش جگر و سینه و دل گشته کباب
کاش می شد گُهری چید ، به بیداری و خواب
نتوان یافت ، به نوشیدن صد جام شراب
ذوق و لطفی که از آن گردش چشمان دیدم
خامی و پختگی ، در عشق میارید مثال
پخته ها خام ، ولی خام شود پخته خصال
وا ز خاکستر پروانه نا سوخته بال
پخته عشق نگوید (دگر) از حرف وصال
من به و صل تو بسی زحمت و هجران دیدم
چَشکی می نچشم ، از دهن و کام دگر
کفتر بام تو ، هرگز نشوم رام دگر
سر دهم لیک ، نیارم به زبان نام دگر
حاش لله که دهم ، دل به دل آرام دگر
منکه دیوانه نیم از تو چه نقصان دیدم
ای که در صنفِ جفا و ستم ، استی نگران
هم مدیری و رئیسی و وزیر همگان
تو که سرلشکر و جنرال و قوماندانِ زمان
من که استاد و ، پروفیسر عشقم به جهان
چه بگویم که ترا فتنه دوران دیدم
حُسن از تو و ، ز من ، جان و دل افروختن است
درس دادن ز تو ، از من فقط آموختن است
« نعمت » از مهر ، گریبانِ وفا ، دوختن است
مسلك عاشق بیچاره همین سوختن است
« عاطفی » را همه جا دیدم و سوزان دیدم

(نعمت الله مختارزاده - شهر اسن المان، یازدهم جون 2012)